

# عربی

دبیرستان متوسطه اول  
هفتم، هشتم، نهم

همراه با قواعد و کلمات

لحم الحرام

عربی

کل عربی دورہ راہنمائی  
در فقط و فقط 60 صفحہ  
طراح: امیر حسین جعفر آبادی

ضمایر ، قواعد  
چیز های مهم دیگر

# وزن افعال:

جالِس: فاعِل، ج ل س  
ذَهَبَ: فَعَلَ، ذ ه ب  
تَعَامَل: تَفَاعَلَ، ع م ل  
اِسْتَخْدَمَ: اِسْتَفْعَلَ، خ د م  
اِشْتَغَلَ: اِفْتَعَلَ، ش غ ل  
اِنْكَسَرَ: اِنْفَعَلَ، ك س ر  
اِشْتَغَالَ: اِفْتِعَالَ، ش غ ل  
اِنْكِسَارَ: اِفْتِعَالَ، ك س ر  
تَسْلِمَ: تَفْعِيل، س ل م  
مُسَافَرَه: مُفَاعَلَه، س ف ر  
سَافَرَ: فَاعَلَ، س ف ر

	جنس	عدد	ساخت	ضمیر	ماضی	ترجمه
۱	غائب	مفرد	سوم شخص مفرد	هُوَ	ذَهَبَ	رفت
۲		مثنیٰ	سوم شخص جمع	هُمَا	ذَهَبَا	رفتند
۳		جمع	سوم شخص جمع	هُمْ	ذَهَبُوا	رفتند
۴		مفرد	سوم شخص مفرد	هِيَ	ذَهَبَتْ	رفت
۵		مثنیٰ	سوم شخص جمع	هُمَا	ذَهَبَتَا	رفتند
۶		جمع	سوم شخص جمع	هُنَّ	ذَهَبْنَ	رفتند
۷	مخاطب	مفرد	دوم شخص مفرد	أَنْتَ	ذَهَبْتَ	رفتی
۸		مثنیٰ	دوم شخص جمع	أَنْتُمَا	ذَهَبْتُمَا	رفتید
۹		جمع	دوم شخص جمع	أَنْتُمْ	ذَهَبْتُمْ	رفتید
۱۰		مفرد	دوم شخص مفرد	أَنْتِ	ذَهَبْتِ	رفتی
۱۱		مثنیٰ	دوم شخص جمع	أَنْتُمَا	ذَهَبْتُمَا	رفتید
۱۲		جمع	دوم شخص جمع	أَنْتُنَّ	ذَهَبْتُنَّ	رفتید
۱۳	متکلم وحده		اول شخص مفرد	أَنَا	ذَهَبْتُ	رفتم
۱۴	متکلم مع الغير		اول شخص جمع	نَحْنُ	ذَهَبْنَا	رفتیم

ضمير		فعل	
<div>أَنْتَ</div> <div>أَنْتِ</div>	مفرد	منفصل	متصل
	مثنى	مذكر مؤنث	مذكر مؤنث
	جمع	مذكر مؤنث	مذكر مؤنث
	مفرد	مذكر مؤنث	مذكر مؤنث
	مثنى	مذكر مؤنث	مذكر مؤنث
<div>أَنَا</div> <div>نَحْنُ</div>	متكلم وحده	ماضي	مضارع
	متكلم مع الغير	مذكر مؤنث	مذكر مؤنث
		مذكر مؤنث	مذكر مؤنث
<div>هِيَ</div> <div>هُمَا</div> <div>هُمْ</div>	مفرد	فَعَلْتُ	يَفْعَلُ
	مثنى	فَعَلْتَا	يَفْعَلَانِ
	جمع	فَعَلُوا	يَفْعَلُونَ
<div>هِيَ</div> <div>هُمَا</div> <div>هُمْ</div>	مفرد	فَعَلْتَ	تَفْعَلُ
	مثنى	فَعَلْتُمَا	تَفْعَلَانِ
	جمع	فَعَلْتُمْ	تَفْعَلُونَ
<div>أَنَا</div> <div>نَحْنُ</div>	متكلم وحده	فَعَلْنَا	أَفْعَلُ
	متكلم مع الغير	فَعَلْنَا	تَفْعَلُ

# جمع ها:

جمع مونث سالم (اخرش ات داره)  
مُعَلِّمات، تَلْمِیذات، طَالِبَات

جمع مکسر سالم (هیچ نشونه ای نداره)  
طَرِيق: طُرُق    جَار: جِیران    یَد: عَیدی

جمع مذكر سالم (اخر و ن و یَن داره)  
مَعْلَمون، مَعْلَمین

با مثنی اشتباه نگیرید، اخر مثنی آن و یَن داره  
کِتَابان، کِتَابِین، قَلَمَان، قَلَمِین

# روز های هفته:

السبت

الاحد

الاثنين

الثلاثاء

الاربعاء

الخميس

الجمعه



فصول سال:

الصيف: تابستان

الربيع: بهار

الخريف: پاییز

الشتاء: زمستان

الأول	الأولى	السابع	السابعة
الثاني	الثانية	الثامن	الثامنة
الثالث	الثالثة	التاسع	التاسعة
الرابع	الرابعة	العاشر	العاشرة
الخامس	الخامسة	الحادي عشر	الحادية عشرة
السادس	السادسة	الثاني عشر	الثانية عشرة

اعداد شمارشى مثلا اولين

اعداد عددى مثل يك يا دو

واحد

اثنان

ثلاثة

أربعة

خمس

ستة

سبعة

ثمانية

تسعة

عشرة

# فعل امر (توضیح 1)

برای ساخت فعل امر می بایست از صیغه ی مضارع مخاطب استفاده نماییم.

مراحل:

(1) حرف مضارعه(ت) حذف می شود.

(2) آخر فعل مجزوم می شود یعنی اگر آخر فعل ضمه داشت، ضمه تبدیل به ساکن میشود و اگر آخر فعل نون داشت، نون آخر حذف میشود، البته بجز نون جمع مؤنث که باقی میماند و حذف نمیشود.

(3) حالا اگر بعد از حذف (ت)، اول فعل ساکن باشد، یک همزه به اول آن اضافه میکنیم. که حرکت همزه کسره میباشد مگر اینکه حرکت عین الفعل (ضمه) باشد که در این صورت حرکت همزه نیز ضمه خواهد بود.

مثال: تَكْتُبِينَ فعل امرش میشود: اُكْتُبِي

تَذْهَبُ میشود: اِذْهَبْ / تَذْهَبِينَ می شود: اِذْهَبِينَ

# فعل امر (توضیح 2)

1- فعل امر از فعل های مضارع ساخته میشه؛ بنابراین اگر فعلت ماضی بود، به مضارع تبدیلش کن

2- اگر مضارع شد، بدان که فعل امر از 6 صیغه مخاطب درست میشه؛ مثل تجلس

3- حرف مضارع رو حذف میکنی (ت اول فعل)

4- به جای حرف مضارع محذوف، الف قرار میدهی.

5- به حرف بعد از ساکن نگاه میکنی (عین الفعل) اگر یا بود، "ا" رو قرار میدهی و اگر هم عین الفعل بود، "ا" را قرار میدهی.

6- حرکت حرف آخر را ساکن میکنی (این قسمت فقط برای مفرد مذکر صدق میکنه)

7- "ن" را از آخر فعل ها حذف میکنی (به جز جمع مونث)

فعل نهی فعلی است که انجام ندادن کاری را فرمان میدهد (درست برعکس فعل امر است که بر انجام دادن یک کار فرمان میدهد) مثلاً: نخور-نرو-نیوش در فارسی.

فعل نهی از مضارع مخاطب ساخته میشود. برای ساخت آن حرف (لا) قبل فعل می آید و آخر فعل مجزوم میشود. (یعنی ضمه آخر فعل تبدیل به ساکن میشود و اگر آخر فعل نون داشت، نون آن حذف می شود به جز جمع مونث).

نکته: چون فعل ماضی مربوط به زمان گذشته است و کاری را بیان میکند که انجام آن به اتمام رسیده است، نمیتوان از آن نهی یا امر ساخت.

تَذْهَبْ لَا تَذْهَبْ (نرو)

تَذْهَبِينَ لَا تَذْهَبِي (نرو)

تَذْهَبَانِ لَا تَذْهَبَا (نروید)

تَذْهَبَانِ لَا تَذْهَبَا (نروید)

تَذْهَبُونَ لَا تَذْهَبُوا (نروید)

تَذْهَبْنَ لَا تَذْهَبْنَ (نروید)

ساخت فعل نفی یا منفی:

فعل نفی: فعلی است که انجام ندادن یا نشدن کاری را نشان می دهد. مثلاً در فارسی میگوییم: نرفت - نرفتم - نمیروم -

ننوشتید

با این مثالها معلوم میشود که فعل نفی هم مربوط به زمان گذشته است و هم مربوط به حال میباشد. پس هم از ماضی و هم از مضارع ساخته میشود.

نحوه ساخت:

\* برای ساخت آن از ماضی: حرف (ما) قبل از فعل آورده میشود و آخر فعل تغییری نمیکند. فقط معنی آن منفی می شود:

مثال: ذَهَبَ (رفت) منفی اش میشود : ما ذَهَبَ (نرفت)

ذَهَبُوا (رفتند) " " : ما ذَهَبُوا (نرفتند)

\* برای ساخت آن از مضارع: حرف (لا) قبل از فعل آورده میشود و آخر فعل تغییری نمیکند. فقط معنی آن منفی میشود.

مثال : تَكْتُبُونَ (می نویسید) منفی اش میشود : لا تَكْتُبُونَ (نمی نویسید)

نَكْتُبُ (می نویسیم) " " : لا نَكْتُبُ (نمی نویسیم)

ساخت فعل نفی یا منفی:

فعل نفی: فعلی است که انجام ندادن یا نشدن کاری را نشان می دهد. مثلاً در فارسی میگوییم: نرفت - نرفتم - نمیروم - ننوشتید

با این مثالها معلوم میشود که فعل نفی هم مربوط به زمان گذشته است و هم مربوط به حال میباشد. پس هم از ماضی و هم از مضارع ساخته میشود.

نحوه ساخت:

\* برای ساخت آن از ماضی: حرف (ما) قبل از فعل آورده میشود و آخر فعل تغییری نمیکند. فقط معنی آن منفی می شود:

مثال: ذَهَبَ (رفت) منفی اش میشود : ما ذَهَبَ (نرفت)

ذَهَبُوا (رفتند) " " : ما ذَهَبُوا (نرفتند)

\* برای ساخت آن از مضارع: حرف (لا) قبل از فعل آورده میشود و آخر فعل تغییری نمیکند. فقط معنی آن منفی میشود.

مثال : تَكْتُبُونَ (می نویسید) منفی اش میشود : لا تَكْتُبُونَ (نمی نویسید)

نَكْتُبُ (می نویسیم) " " : لا نَكْتُبُ (نمی نویسیم)

فعل نهی همان طور که از نامش پیداست برای نهی کردن و بازداشتن مخاطب از انجام یک کار است. مثلاً می گوئیم:

" نرو / نخور / نخوان "

در زبان عربی نیز کاربرد فعل نهی به همین شکل است اما باید بدانیم چگونه ساخته می شود:

ابتدا باید بدانیم فعل نهی از فعل مضارع ساخته می شود، افعالی همچون: تذهب، تضحکان، تبکون و ...

برای نهی کردن باید:

حرف " لا " را بر سر فعل مضارع بیاوریم و سپس آخرین حرف فعل را ساکن کنیم ( در صورتی که فعل ما مفرد مذکر بود ) و در صورتی که فعل، مثنی یا جمع مذکر یا مفرد مؤنث باشد باید حرف " نون " را از انتهای فعل حذف کنیم و بدین شکل فعل ما مجزوم می شود:

لا تَجْلِسْ لا تَجْلِسِی

لا تَجْلِسَا لا تَجْلِسَا

لا تَجْلِسَا لا تَجْلِسْنَ



فعل نهی همان طور که از نامش پیداست برای نهی کردن و بازداشتن مخاطب از انجام یک کار است. مثلاً می گوئیم:

" نرو / نخور / نخوان "

در زبان عربی نیز کاربرد فعل نهی به همین شکل است اما باید بدانیم چگونه ساخته می شود:

ابتدا باید بدانیم فعل نهی از فعل مضارع ساخته می شود، افعالی همچون: تذهب، تضحکان، تبکون و ...

برای نهی کردن باید:

حرف " لا " را بر سر فعل مضارع بیاوریم و سپس آخرین حرف فعل را ساکن کنیم ( در صورتی که فعل ما مفرد مذکر بود ) و در صورتی که فعل، مثنی یا جمع مذکر یا مفرد مؤنث باشد باید حرف " نون " را از انتهای فعل حذف کنیم و بدین شکل فعل ما مجزوم می شود:

لا تَجْلِسْ لا تَجْلِسِی

لا تَجْلِسَا لا تَجْلِسَا

لا تَجْلِسَا لا تَجْلِسْنَ

كلمات

عربی هفتم

بُنْتُ:	دختر «جمع: بَنَات»	قِيَمَة:	ارزش، قیمت
تِلْكَ:	آن «مؤنث»	كَ:	مانند
جَبَل:	کوه	كَالشَّجَرِ:	مانند درخت
جَمِيل:	زیبا	كَبِير:	بزرگ «جمع: كِبَار»
ذَلِكَ:	آن «مذکر»	لَوْحَة:	تابلو
رَجُل:	مرد «جمع: رِجَال»	الْمَرَأَة (امْرَأَة):	زن
شَجَر:	درخت «جمع: أَشْجَار»	مُجَالَسَة:	همنشینی
صَف:	کلاس «جمع: صُفوف»	مُجَالَسَة الْعُلَمَاء:	همنشینی با دانشمندان
صورة:	عکس	ناجِح:	موفق، پیروز
طالب:	دانش آموز، دانشجو «جمع: طُلَّاب»	نِسیان:	فراموشی
فَرِيضَة:	واجب دینی	وَلَد:	پسر، فرزند «جمع: أَوْلَاد»
في:	در، داخلِ	هَذَا:	این «مذکر»
		هَذِهِ:	این «مؤنث»

أَمَان:	امنیت	كَ: لَكَ:	تَ، - تو برایت، به سودِ تو
خَشَب:	چوب «جمع: أَخْشَاب»	الْمَرْءَ (إِمْرَأً):	انسان، مرد
خَيْرٌ: خَيْرٌ مِنْ:	بهتر، بهترین، خوبی بهتر است از	نافِذَةٌ:	پنجره «جمع: نَوَافِذ»
دَهْر:	روزگار	وَرْد، وَرْدَةٌ:	گل
ذَهَب:	طلا	هَ، هُ: ذَهَبِهِ:	شَ، - او، - آن طلایش
عَلَى:	بر، روی	هَاتَانِ:	این دو، اینها (اشاره به دو اسم مؤنث)
عَلَيْكَ:	بر تو، به زیانِ تو	هَذَانِ:	این دو، اینها (اشاره به دو اسم مذکر)
فَخْر:	افتخار	هُمَا:	ایشان، آن دو، آنان «مثنای مذکر و مثنای مؤنث»
كُرْسِيّ:	صندلی «جمع: كُرَاسِيّ»	هُوَ:	او «مذکر»
گلام:	سخن	هِيَ:	او «مؤنث»
لِ: لِهَذَا الصَّف:	برای این کلاس دارد. (برای این کلاس هست.)	يَوْم:	روز «جمع: أَيَّام»

اَحْيَاء:	زندگان «مفرد: حَيٍّ»	فائِز:	بَرنده
اَنْتُمْ:	شما «جمع مذکر»	فَلّاح:	کشاورز
اَوْسَط:	میانۀ ترین میانۀ ترین آن	گَنْز:	گنج «جمع: گُنوز»
اُولَئِكَ:	آنان، آن	لَاعِب:	بازیکن
جالِس:	نشسته	مِفْتَاح:	کلید «جمع: مَفَاتِیح»
حَجَر:	سنگ «جمع: اَحْجار»	مَكْتَبَة:	کتابخانه
حَدِیقَة:	باغ «جمع: حَدائِق»	مَوْت:	مرگ
سَبْعِین:	هفتاد	نَحْنُ:	ما
سَنَة:	سال «جمع: سَنَوَات»	واقِف:	ایستاده
صَدَاقَة:	دوستی	ها:	ـَش، ـاو، ـ آن میانۀ ترین آن
صِغَر:	خُردسالی، کوچکی	هُؤْلَاء:	اینان، اینها، این
عَدَاوَة:	دشمنی کردن	هُم:	ایشان، آنان «جمع مذکر»
عِنْد:	نزد، کنار	هُنَّ:	ایشان، آنان «جمع مؤنث»

انگور	عَنْب:	به جز	إِلَّا:
اتاق	عُرْفَة:	شما (شما دو تن) «مثنی مذکر» و «مثنی مؤنث»	أَنْتُمَا:
هتل	فُنْدُق:	فروشنده	بَائِع:
نزدیک	قَرِيب:	باغ	بُسْتَان:
روستا	قَرْيَة:	دور	بَعِيد:
کم	قَلِيل:	پاداش	جَزَاء:
بسیار	كَثِير:	سرباز	جُنْدِيّ:
زبان	لِسَان:	کیف، چمدان «جمع: حَقَائِب»	حَقِيبَة:
شهر	مَدِينَة:	چه بسا	رُبَّ:
آیا	هَلْ:	انار	رُمَان:
اینجا	هُنَا:	ستون	عَمُود:

أُخْتُ:

خواهر

سَائِق:

راننده

أَخ (أَخُو):

برادر

سَمَاء:

آسمان  
«جمع: سَمَوات»

أَرْض:

زمین

سَيَّارَة:

خودرو

أَنَا:

من

سَيِّد:  
سَيِّدَة:

آقا  
خانم

إِنَّ:

قطعاً، به راستی که

صَدِيق:

دوست  
«جمع: أَصْدِقاء»

أَنْتِ:

تو «مؤنث»

صَيِّف:

مهمان  
«جمع: ضُيوف»

أَنْتَ:

تو «مذكر»

كَاتِب:

نویسنده

أَنْتُنَّ:

شما «جمع مؤنث»

لُغَة:

زبان

جَلِيسُ السَّوَاءِ:  
سوء:

همنشینِ بد  
بدی، بد

مَنْ:  
لِمَنْ:

چه کسی، چه کسانی  
مالِ چه کسی، مالِ چه  
کسانی

جَوَّال (أَلْهَاتِفُ الْجَوَّالِ):

تلفن همراه

وَحدة:

تنهایی

حُسَام:

شمشیر



أَفْضَلُ:

برتر، برترین

انجام دهنده‌اش

فَاعِلُهُ:

إِلَى:

به، به سوی، تا

ما، ماذا:

چه، چه چیز، چیست

أُمُّ:

مادر  
«جمع: أُمَّهَات»

مُدَارَاةُ:

مدارا کردن

أَنْفَعُ:

سودمندترین

مِنْصَدَّةُ:

میز

بَيْتُ:

خانه

ناس:

مردم

حَوْلَ:

اطراف

نِساء:

زنان

دَوْرَانُ:

چرخیدن

هُمْ:  
أَنْفَعُهُمْ:

یشان، - آنان «جمع مذکر»  
سودمندترینشان

رَخِيصَةٌ:

ارزان

سَيِّ:  
أُمِّي:

مَم، - من  
مادرم

عَبْدُ:

بنده

يَسَارُ:

چپ

عَيْشُ:

زندگی

يَمِينُ:

راست

غَالِيَةٌ:

گران، ارزشمند

اَقْدَام:	پاها «مفرد: قَدَم»	عَلَيْكَ بِ:	بر تو باد!، بر تو لازم است.
أَمَامَ:	روبه رو	فَوْقَ:	بالا، روی
أَيْنَ:	کجا	قَرِيبٌ مِنْ:	نزدیک به
مِنْ أَيْنَ:	اهلِ کجا، از کجا		
بَاب:	در «جمع: أَبواب»	قَمِيص:	پیراهن
بَقَرَة:	گاو	كُم:	یتان، - شما «جمع مذکر»
تَحْتَ:	زیر	كُما :	یتان، - شما «مثنیٰ مذکر» و «مثنیٰ مؤنث»
جَنْبَ:	کنار	كُنَّ :	یتان، - شما «جمع مؤنث»
خَلْفَ:	پشت	مَعَ:	با، همراه
سِرْوَال:	شلوار	وَرَاءَ:	پشت
سَفِينَة:	کشتی	هُنَاكَ:	آنجا
عَلَى الْيَسَارِ:	سمت چپ	يَد:	دست
عَلَى الْيَمِينِ:	سمت راست		

پنج	خَمْسَة:	دوازده	اِثْنَا عَشَرَ:
هفت	سَبْعَة:	دو	اِثْنَانِ:
شش	سِتَّة:	یازده	أَحَدَ عَشَرَ:
بیست و شش	سِتَّةٌ وَ عِشْرُونَ:	چهار	أَرْبَعَة:
ماه «جمع: شُهور»	شَهْر:	هفته	أُسْبُوع:
ده	عَشْرَة:	کسی که، که	الَّذِي:
چند، چقدر	كَمْ:	دریا «جمع: بِحَار»	بَحْر:
قرآن	مُصْحَف:	نه	تِسْعَة:
آتش	نَار:	سه	ثَلَاثَة:
نگاه	نَظَر:	هشت	ثَمَانِيَة:
درد	وَجَع:	گذرنامه	جَوَاز (جَوَازُ السَّفَر):
چهره	وَجْه:	آفرید	خَلَقَ:

گفت و گو	حوار:	پدر	أَب (أَبُو):
خیابان	شارِع:	یکی از، کسی	أَحَد:
صبح به خیر	صَبَاحَ الْخَيْرِ، صَبَاحَ النُّور:	خانواده	أُسْرَة:
خدا حافظ	فِي أَمَانِ اللَّهِ:	که، کسی که	أَلْتِي:
چطور	كَيْفَ:	به امید دیدار	إِلَى الْلُقَاءِ:
به سلامت	مَعَ السَّلَامَةِ:	خوبم	أَنَا بِخَيْرٍ:
یمان، — ما هتلمان، هتلی ما	حنا: فُنْدُقُنَا:	خوش آمدید	أَهْلًا وَ سَهْلًا بِكُمْ:
پایان	نِهَایَة:	کدام، چه	أَيَّ:
یشان، — آنها، — آن دو وَجْهِيهِمَا: صورتشان	هُمَا:	پدر بزرگ مادر بزرگ	جَدَّ: جَدَّة:

اَحَذَ:	گرفت، برداشت	شُكْرًا جَزِيلًا:	بسیار متشکرم
اِشْتَرَى:	خرید اِشْتَرَيْتُ: خریدم اِشْتَرَيْتَ: خریدی «مذکر» اِشْتَرَيْتِ: خریدی «مؤنث»	عَبَاءَةٌ:	چادر
أَكَلَ:	خورد أَكَلْتُ: خوردم أَكَلْتَ: خوردی «مؤنث»	عَلِمَ:	پرچم
أَلْفَ:	هزار	عِنْدَكَ:	داری، نزد تو
أُمَ:	یا	عَسَلَ:	شُست
بَقِيَ:	ماند باقیت:	فُتِنَ:	پیراهن زنانه
تَأْسِيرَةٌ:	ویزا	قَرَأَ:	خواند
تُفَاح، تُفَاحَةٌ:	سیب	كَانَ، كَانَتْ:	بود
دُكَّرَ:	یاد کرد	كُتِبَ:	نوشت
دَهَبَ:	رفت	لَا فَرْقَ:	هیچ فرقی نیست
رِسَالَةٌ:	نامه	لِمَاذَا:	چرا، برای چه
رَفَعَ:	بالا بُرد، برداشت	مَسِيرَةٌ:	راهپیمایی
سوقَ:	بازار	مَلَأَ:	لباس‌ها
شُرْطِي:	پلیس	وَحَدَّكَ:	تو به تنهایی «مذکر»
		وَحَدَّكِ:	تو به تنهایی «مؤنث»

اِذَا:	هرگاه، اگر	عُدُوَان:	دشمنی
أَرَادِل:	فرومایگان، پست ترین ها	فَتَحَ:	باز کرد فَتَحَتْ: باز کرد «مؤنث»
أَفْاضِل:	شایستگان برترین ها	قُرْبٍ مِنْ:	نزدیک شد به
أَقْرَب:	نزدیک ترین	قَصِير:	کوتاه
بَحَث عَنْ:	دنبال...گشت	لَعِبَ:	بازی کرد
تُمْ:	سپس	مُسْلِم:	مسلمان
خَصَدَ:	درو کرد	مَلَكَ:	فرمانروا شد
خُسْرَان:	زیان	مَنْ:	هرکس (شرطی) کسی که
وَجَعَ:	برگشت	وَاجِب:	تکلیف
زَرَعَ:	کاشت	وَجَدَ:	پیدا کرد
سَاعِدْتُمُ اللَّهُ:	خسته نباشید، خدا قوت	وَصَلَ:	رسید
سَلِمَ:	سالم ماند	هَلَكَ:	هلاک شد
صَعِدَ:	بالا رفت	يُوجَدُ:	وجود دارد، هست
طَرَّقَ:	گویید		

آِلَهَة:	خدایان «مفرد: إله»	عَمِلَ:	کار کرد
بارِد:	سرد	عَفُوًّا:	ببخشید
ثَبِنَ:	انجیر	فَاكِهَة:	میوه «جمع: فَوَاكِه»
جَلَسَ:	نشست نشستیم	فَرِحَ:	خوشحال شد
جَوَّ:	هوا	قَالَ:	گفت
حُدود:	مرزها	قَطَعَ:	بُرید بُریدیم
حَزِنَ:	غمگین شد	لَبَسَ:	پوشید
حَفِظَ:	حفظ کرد. حَفِظَكُمُ اللَّهُ: خدا شما را حفظ کند.	نَسِيَ:	فراموش کرد
شَعَرَ بِ:	احساس ... کرد	نَصَرَ:	یاری کرد
صَنَعَ:	ساخت	وَالِد:	پدر
ضَرَبَ:	زد زدیم	وَالِدَة:	مادر
عَبَرَ:	عبور کرد	وَقَعَ:	افتاد
عَرَفَ:	شناخت، دانست	وَقَّفَ:	ایستاد

اَكْبَر:	بزرگ‌تر	زَوْجَة:	همسر
أَيُّهَا:	ای «برای مذکر»	سَمَحَ لَ:	اجازه داد به
أَيْنُّهَا:	ای «برای مؤنث»	كِيْمِيَاء:	شیمی
بَ :	به وسیله، با	لِأَنَّ:	زیرا، برای اینکه
بَدَأَ بِ :	شروع کرد به	مُسَاعَدَة:	کمک
جَمَعَ:	جمع کرد جَمَعْتُمَا: جمع کردید «مثنی»	مَقْلُوءَ بِ:	پُر از
حَارَّ:	گرم ≠ بارِد		



تور شَبَكَةُ كَبِيرَةٍ: توری بزرگ	شَبَكَةٌ:	لبخند	إِيتِسَام:
دانست عَلِمَ أَنْ: دانست که	عَلِمَ:	بلکه	بَلْ:
پس	فَ:	آمد آمدند	جاءَ: جاؤوا:
زشت	قَبِيح:	بسیار	جَدًّا:
انداخت او را انداختند «قَذَفُوا + ها»	قَذَفَ: قَذَفُوها:	غمگین	حَزِين:
ولی	لَكِنَّ:	ترسید	خافَ:
آب «جمع: میاه»	ماء:	ترسیده، ترسان	خائف:
نگاه کرد نگاه کردند	نَظَرَ: نَظَرْنَ:	رفته	ذاهِب:
تنها	وَحِيد:	ماهی «جمع: أَشْمَاك» سَمَكَة: ماهی	سَمَك:
فرار کرد	هَرَبَ:	سنگ ماهی	سَمَكَةٌ حَجَرِيَّة:

اَتَقَنَّ:	محکم کرد	طَلَبَ:	خواست
أَجَابَ:	جواب داد	قَالَ فِي نَفْسِهِ:	با خودش گفت
آخِرَ:	پایان آخِرُ عَمَلِي: آخرین کارم	قَبِلَ:	پذیرفت
أَعْطَى: أَعْطَاهُ:	داد به او داد «أَعْطَى + هُ»	تَأَخَّرَ عَمَلِهِ:	به عنوان آخرین کارش، به عنوان پایان کارش
بِحَاجَةٍ:	نیازمند	لَمَّا:	هنگامی که
تَقَاعَدَ:	بازنشستگی	مُجِدَّ:	کوشا
جَيِّدًا:	خوب، به خوبی	مَصْنَعُ:	کارخانه
رَأَى:	دید	نَدِمَ:	پشیمان شد
شِراءَ:	خریدن	يَا لَيْتَنِي صَنَعْتُ:	ای کاش من ساخته بودم!
صُنِعَ:	ساختن		

أَبْيَضُ:	سفید	حَيَاة:	زندگی
الْإِثْنَيْنِ:	دوشنبه	حَرِيف:	پاییز
الْأَحَد:	یکشنبه	الْخَمِيس:	پنجشنبه
أُحْمَر:	سرخ	رَبِيع:	بهار
أُخْضَر:	سبز	السَّبْت:	شنبه
الأَرْبَعاء:	چهارشنبه	سَحَاب:	ابر
أَزْرَق:	آبی	شِتَاء:	زمستان
أَسْوَد:	سیاه	صَيْف:	تابستان
أَصْفَر:	زرد	عَدَا:	فردا
ألوان:	رنگ‌ها «مفرد: لَوْن»	غُرَاب:	کلاغ
أَمْس:	دیروز	الْيَوْم:	امروز یوم: روز
الثَّلاثاء:	سه شنبه		

عربی هشتم

بَسِيط	ساده	طَبَخْتُ	پختم
الثَّامِن	هشتم	كُرَةُ الْقَدَمِ	فوتبال (كُرَة: توپ + قَدَم: پا)
حَافِلَة	اتوبوس	مُرَاجَعَة	دوره کردن
حُلُوانِي	شیرینی فروش	مُمْرَض	پرستار
رُزْ	برنج	مَوْقِف	ایستگاه
رَسَائِل	نامه‌ها «مفرد: رِسَالَة»	مُوظَّف	کارمند
زُمَلَاء	هم‌کلاسی‌ها «مفرد: زَمِيل»	نَجَحَ	موفق شد
سَنَة دِرَاسِيَّة	سال تحصیلی	نُصُوص	متن‌ها «مفرد: نَصّ»
طَبَاخ	آشپز		

اَسْعَار	قیمت‌ها «مفرد: سِعْر / = قِیمَة»	عِنْدَكُم	دارید، نزد شما
إِيجَار	کرایه، اجاره	فَارِغ	خالی
بِطَاقَةُ الْهُوَّةِ	کارت شناسایی	قُدْرَ	توانست
تَخْفِيف	تخفیف	كَأَنَّ	گویا، انکار
تَعْلَمُ	یاد گرفتن	كُنْمْ	پنهان کرد
جَعَلَ	قرار داد	كُلَّ	همه، هر كُلُّ الرُّجَالِ همه مردان كُلُّ رَجُلٍ: هر مردی
خَدَاد	آهن‌گر		
حَسَنًا	بسیار خوب	لَا بَأْسَ	اشکالی ندارد
حَيَاكَ اللَّهُ	زنده باشی	مُبِين	آشکار، آشکارکننده
الْخَامِسَ	پنجم	مُخَدَّد	مشخص
حَبَاز	نانوا	مِصْعَد	آسانسور
ذَاتُ ثَلَاثَةِ أَسِرَّةٍ	دارای سه تخت	مُنْتَظَمَة	سازمان مُنْتَظَمَة الْأُمَمِ الْمُتَّحِدَةِ: سازمان ملل متحد
سَاعَدَكَ اللَّهُ	خسته نباشی، خدا قوت سَاعَدَ: کمک کرد		
سَهْل	آسان	مَمْرُوج	آمیخته
طَائِق	طبقه «جمع طَوَائِق»	مِنْ قَبْلِ	از طرف
طَعَام	غذا «جمع: أَطْعِمَة»	نُرِيدُ	می‌خواهیم
عَالَم	جهان عَالَمِيَّة: جهانی، بین‌المللی عَالَمِيَّ: جهانیان	يُمْكِنُ	ممکن است

آخرین	دیگران	صار	شد «سَوْفَ أَصِيرُ: خواهم شد»
أَحَبُّ	دوست داشت «أَحِبُّ: دوست دارم» «تُحِبُّ: دوست داری»	طِبُّ الْعُيُونِ	چشم پزشکی
أُرِيدُ أَنْ أَذْهَبَ	می خواهم که بروم	عَمَّ	عمو
أَصْحَابُ الْمِهْنِ	صاحبان شغل ها	عَنْ	درباره، از
أَنْصَحُكَ أَنْ تَذْهَبَ	تو را نصیحت می کنم که بروی	عَيْنُ	چشم، چشمه «جمع: عُيُون»
بِلَادٍ	کشور، شهرها «مفرد: بَلَد»	فَحَصَ	معاینه کرد
بَيْعٍ	فروش	قَاطِعٍ	بُرنده
تَقَدَّمَ	پیشرفت	لَا أَدْرِي	نمی دانم
تَهَيَّئْ	تهیه	مَتْنِي	چه وقت
خَالٍ	دایی	مَرَضِي	بیماران «مفرد: مَرِيض»
حُبْزٍ	نان	مَرَّةً	دفعه
رِيَاضَةٌ	ورزش «ریاضی: ورزشکار»	مُسْتَقْبَلٍ	آینده
سَيَارَةٌ الْأَجْرَةِ	تاکسی	مِهْنَةٌ	شغل «جمع: مِهَن»
		نَصِلُ	می رسیم «وَصَلَ: رسید»

اِبْنُ آدَمَ	آدمیزاد «این: پسر، فرزند»	غَرِقَ   يَغْرِقُ	غرق شد   غرق می شود
أَمْشِي	پیاده می روم، راه می روم	غَضَبٌ	خشم
إِنَّمَا	فقط	فَرَسٌ	اسب
جَدَلٌ	جَرّ و بحث	فِضَّةٌ	نقره
خَطَايَا	گناهان، خطاها «مفرد: خَطِيئَةٌ»	فِعْلٌ	کار، انجام دادن
سَفَرَةٌ	سفر، گردش	قَادِمٌ	آینده
شَاهِدٌ   يُشَاهِدُ	دید می بیند	قَوْلٌ	گفتار
شُعْبٌ	مِلّت	كَذَبَ   يَكْذِبُ	دروغ گفت دروغ می گوید
شُكْرًا   يُشْكُرُ	تشکر کرد   تشکر می کند	كَذَلِكَ	همچنین
صَدَقَ   يَصْدُقُ	راست گفت   راست می گوید	مُحِبِّينَ	دوستاناران
ضِيَافَةٌ	مهمانی	مُخْتَبِرٌ	آزمایشگاه
طَوْبَى لِهـ	خوشا به حالِ	مِضْيَافٌ	مهمان دوست
طَيِّبٌ	خوب	نَفْسٌ	خود «فِي نَفْسِهِ: با خودش»
عَاشٍ   يَعِيشُ	زندگی کرد   زندگی می کند	نَفْعٌ   يَنْفَعُ	سود رساند   سود می رساند



آبصار	دیدگان «مفرد: بَصَر»	چِلْتُم	آمدید   جاء: آمد چِئْنَا: آمدیم
أَتَى   يَأْتِي	آمد   می آید	جَوَلَه	گردش
إِخْدَى	یکی از	حَبِيب	دوست «جمع: أَجِبَّة و أَجَبَاء»
أَعْلَم	داناترین، داناتر	حَزْز	آزاد «جمع: أَخْرَار»
أَنْفُسُهُمْ	به خودشان «مفرد: أَنْفُس: نَفْس» نَفْس: خود، همان نَفْسُ الْمَكَانِ: همان جا نَفْسِي: خودم	حَرَسَ   يَحْرُسُ	نگه داری کرد   نگه داری می کند (نگهبانی داد   نگهبانی می دهد)
		خَزَائِن	گنجینه ها «مفرد: خِزَالَة»
بِالتَّأَكُّيدِ	البته	دَمَع	اشک «جمع: دُمُوع»
يَعْدَمَا	پس از این که	سَاخَة	حیاط، میدان
يُغْلِ سُرُور	با کمال میل	شَرِبَ   يَشْرِبُ	نوشتید   می نوشد
تَصْرِيفُ النُّقُودِ	تبدیل پول «نقود: پول، پول ها»	عُصْفُور	گنجشک «جمع: عَصَافِير»
الثَّالِثُ، الثَّالِثَةُ	سوم، سومین	مِصْبَاح	چراغ «جمع: مَصَابِيح»
جَار	همسایه «جمع: جِيرَان»	مَكْتُوب	نوشته شده
		مُهَيِّمَةٌ إِدَارِيَّةٌ	مأموریت اداری

أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ	سی و چهار	كُرَّةُ الْمُنْضَدَةِ	تنیس روی میز
أَرْبَعُونَ، أَرْبَعِينَ	چهل	لـ	دارد، برای «لِهَذِهِ الْأُسْرَةِ» این خانواده دارد.
أَمَرَ   يَأْمُرُ	دستور داد   دستور می دهد	لا	حرف نفی مضارع
الْأُولَى	یکم، نخستین «مَوْنَبِ الْأَوَّلِ»	ما بِكَ	تو را چه می شود؟
حُبُوبٌ مُسَكِّنَةٌ	قرص های مسکن «مفرد حُبُوب: حَبْ»	مَرَضُ السُّكَّرِ	بیماری قند
خَاتَمٌ	انگشتر	مَسَاءٌ	شب، بعد از ظهر
سَافِرٌ   يُسَافِرُ	سفر کرد   سفر می کند	مُسْتَوْصَفٌ	درمانگاه «جمع: مُسْتَوْصَفَاتٌ»
شَرَابٌ	شریبه نوشیدنی	مَعَا	با هم
صُدَاعٌ	سر درد	وَصْفَةٌ	نسخه
ضَغْطُ الدِّمِّ	فشار خون	يَخْفِي	پنهان می ماند
طَائِرَةٌ	هواپیما		
قَلْبَلَةٌ	کاروان		

آباء	پدران «مفرد: أب»	ضَحِكَ   يَضْحَكُ	خندید   می‌خندد
إِضَاعَة	تباه کردن	طَائِر	پرنده
أَلَا	هان، آگاه باش	عِنْدَمَا	وقتی که
جَلَبَ   يَجْلِبُ	آورد   می‌آورد	غَابَة	جنگل
حَطَب	هیزم	غُرْلَان	آهوها «مفرد: غُرَال»
حَمَامَة	کبوتر	فَرَح	شادی
حَوَائِج	نیازها «مفرد: حَاجَة»	فَرَح	چوچه «جمع: فِرَاح»
ذُنَاب	گرگ‌ها «مفرد: ذئب»	گَما	همان‌طور که
الرَّابِع، الرَّابِعَة	چهارم	مُسْتَشْفَى	بیمارستان «جمع: مُسْتَشْفَيَات»
رَحِمَ اللَّهُ وَالِدَيْكَ	خدا پدر و مادرت را بیلرزدا!	نَصْر	یاری
صَارَتْ عَلَيْكُمْ رَحْمَة	برایتان رحمت شد	هَجَمَ   يَهْجُمُ	حمله کرد   حمله می‌کند
صَيْدِيَّة	داروخانه	يَيْئَسَ   يَتَيْأَسُ	ناامید شد   ناامید می‌شود

أَقْرِبَاءَ	خویشاوندان «مفرد: قَرِيب»	عُشٌّ	لانه
تَسْأَلُ فِرَاحَهَا	از جوجه‌هایش می‌پرسد	قَمَحٌ	گندم
حَدَّثَ   يَحْدُثُ	اتفاق افتاد   اتفاق می‌افتد	گَوَّابٌ	ستاره
حَضَرَ   يَحْضُرُ	حاضر شد   حاضر می‌شود	مَائِدَةٌ	سفره غذا
ساجد	سجده کننده	يَعْتَمِدُ	اعتماد می‌کند، تکیه می‌کند
عِزَّةٌ	ارجمندی	الْإِعْتِمَادُ عَلَى النَّفْسِ	تکیه به خود

اَزْهَار	شکوفه‌ها، گُل‌ها «مفرد: زَهْر، زَهْرَة»	عَشَاء	شام
أَسْنَان	دندان‌ها «مفرد: سِن»	عَقَرٌ   يَغْفِرُ	آمرزید   می‌آمرزد
الَّذِينَ	کسانی که	فُرْشَاةٌ	مسواک
أَوْلِيَاءَ	یاران «مفرد: وَلِيّ»	فِضِّي	نقره‌ای
يَمَّ	با چه چیزی «ب + ما»	فُطُورٌ	صبحانه
حُسْنِي	نیکوتر، نیکو الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى: نام‌های نیکو	مُحَافَظَةٌ	استان
خَوْفٌ	ترس، ترسیدن	مَسْمُوحٌ	مجاز ≠ مَمْنُوع
ذَنْبٌ	گناه «جمع: ذُنُوبٌ»	مَطْعَمٌ	غذاخوری، رستوران «جمع: مَطَاعِمٌ»
السَّابِعُ، السَّابِعَةُ	هفتم	مَعْجُونُ أَسْنَانٍ	خمیر دندان
الْسَّادِسُ، الْسَّادِسَةُ	ششم	مَلْعَبٌ	زمین بازی، ورزشگاه «جمع: مَلَاعِبٌ»
شاي	چای	مِنْشَقَّةٌ	حوله
سَلَالٌ	آبشار «جمع: سَلَالَاتٌ»		

يازدهم	الْحَادِي عَشَرَ، الْحَادِيَّةُ عَشْرَةٌ	نهم خرما	التَّاسِعَ، التَّاسِعَةَ تَمَر
دهم	الْعَاشِرَ، الْعَاشِرَةَ	دوازدهم	الثَّانِي عَشَرَ، الثَّانِيَّةُ عَشْرَةٌ

عربی نہم

آمین:	ایمن	سأل:	درخواست کرد، پرسید (مضارع: يَسْأَلُ)
اِبْتَدَأَ:	شروع شد (مضارع: يَبْتَدِئُ)	صِعب:	سختی‌ها «مفرد: صَعْب»
اَتَمَّنَى:	آرزو می‌کنم	عام:	سال
بَنِينَ:	پسران	عامُ دِرَاسِيّ:	سال تحصیلی
تَخَرَّجَ:	دانش‌آموخته شد (مضارع: يَتَخَرَّجُ)	قيام:	برخاستن
تَلَامِيذَ:	دانش‌آموزان «مفرد: تَلَمِيذ»	مُسْتَشْفَى:	بیمارستان
حُدَّ:	بگیر، بردار، ببر (ماضی: أَخَذَ / مضارع: يَأْخُذُ)	مَمَاة:	مرگ = مَوْت ≠ حیاة
دِرَاسَة:	تحصیل، درس خواندن «دِرَاسِيّ: تحصیلی»	مَمَرُ الْمَشَاةِ:	گذرگاه پیاده (مُشَاة یعنی پیادگان و جمع ماشی است.)
دَرَسَ:	درس داد (مضارع: يُدَرِّسُ)	مِنْطَقَةُ تَعْلِيمِ الْمُرُورِ:	پارک آموزش ترافیک
دُهَابَ:	رفتن تُرِيدُونَ الدُّهَابَ: می‌خواهید بروید	مَوْقِفَ:	ایستگاه
رَصِيفَ:	پیاده‌رو	تَبَقَى:	می‌مانیم (ماضی: بَقِيَ / مضارع: يَبْقَى)
زَادَ:	زیاد کرد، زیاد شد (مضارع: يَزِيدُ)	ها:	هان
زارَ:	زیارت کرد (مضارع: يَزُورُ)	يُحَذِّرُ:	هشدار می‌دهد (ماضی: حَذَرَ)
سَاعِدَكَ اللَّهُ:	خدا قوت (سَاعَدَ: کمک کرد / يُسَاعِدُ: کمک می‌کند)	يَمْشُونَ:	راه می‌روند (ماضی: مَشَى / مضارع: يَمْشِي)



آمَنَ:	ایمان آورد (مضارع: يُؤْمِنُ)	سَتَرَ:	پوشاند، پنهان کرد
أَحَبُّ:	محبوب‌ترین	شَاغِلُ الْجَوَالِ:	شارژر موبایل
إِشَارَاتُ الْمُرُورِ:	علامت‌های راهنمایی و رانندگی	سَقَاوَةٌ:	بدبختی
	إِدَارَةُ الْمُرُورِ: ادارهٔ راهنمایی و رانندگی مُرُور: گذر کردن	صَحِيفَةٌ:	روزنامه «جمع: صُحُف» صَحِيفَةٌ جِدَارِيَّة: روزنامه دیواری
أَنْصَحَ:	اندرزگوترین	صَدَمَ:	برخورد کرد (مضارع: يَصْدِمُ)
أَيُمْكِنُ أَنْ تُرْجِعَ:	آیا امکان دارد برگردی؟	فَجَأَهُ:	ناگهان
بُكَاء:	گریه کردن، گریه	فُجِّحَ:	زشتی
تَالِي:	بعدی الْيَوْمَ التَّالِي: روز بعد	لَقَدْ:	قطعاً
تُعْطِينِي:	به من می‌دهی أَنْ تُعْطِينِي: که به من بدهی	لِمَ:	برای چه (لِ + ما)
تَفْضُلُ:	بفرما	مَا:	آنچه
تَكَلَّمَ:	صحبت کرد (مضارع: يَتَكَلَّمُ)	مَخَلَّ:	مغازه «جمع: مَخَلَّات»
جَهَّة:	جهت (مسیر)	مَعَ الْأَسْفِ:	متأسفانه
دَكِي:	باهوش	نَادَى:	صدا زد (مضارع: يُنَادِي)
رَصِيد:	شارژ (اعتبار مالی)	هَادِي:	آرام
رَقَدَ:	بستری شده خوابید (مضارع: يَرْقُدُ)	يَسْدُونَ:	می‌بنند (ماضی: سَدَ / مضارع: يَسْدُ)

اُجْرَة:	کرایه، مُزد	عَدُو:	دشمن «جمع: أَعْدَاء»
إِخْوَان:	یاران، برادران «مفرد: أَخ»	غَضِبَ:	خشمگین شد (مضارع: يَغْضَبُ)
إِعْتَذَر:	معذرت خواست (مضارع: يَعْتَذِرُ)	غَضَبَان:	خشمگین
أَعْجَز:	ناتوان‌ترین	قَاطِعُ الرِّجَم:	بُرندۀ پیوند خویشان
تَوَجَّد:	وجود دارد	قَبَّلَ:	بوسید (مضارع: يَقْبُلُ)
جِسْر:	پُل «جمع: جُسُور»	قَسَمَ:	تقسیم کرد (مضارع: يَقْسُمُ)
حَسِبَ:	پنداشت (مضارع: يَحْسِبُ)	كَشَفَ:	آشکار کرد (مضارع: يَكْشِفُ)
خَمْسَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفًا:	بیست و پنج هزار	لَا نَرَكَبُ:	سوار نمی‌شویم «ماضی: رَكَبَ»
رَجَاء:	لطفاً «رَجَاء: امید»	مَخْزَن:	انبار «جمع: مَخَازِن»
رَجِيم:	رانده شده	مَرَاتِقُ صِحَّة:	سرویس بهداشتی
سُغِّلَ:	روشن کن «ماضی: سَغَّلَ / مضارع: يُسَغِّلُ»	مُعْطَل:	خراب
عَجَزَ:	ناتوان شد (مضارع: يَعْجِزُ)	مُكَيِّف:	کولر

أَبْحَاثُ:	پژوهش‌ها «مفرد: بَحْثُ»
إِخْتَرَقَ:	آتش گرفت (مضارع: يَخْتَرِقُ)
أَدَاءُ:	به جا آوردن، انجام دادن
إِذْ:	آن‌گاه
أَصَابَ:	برخورد کرد (مضارع: يُصِيبُ)
أَفْرِقَ:	تیم‌ها، گروه‌ها «مفرد: فَرِيقٌ»
إِنْكَسَرَ:	شکسته شد (مضارع: يَنْكَسِرُ)
بَغْتَةً:	ناگهان
تَعْدِلُ:	برابر است
تَقْتَرِبُ مِنَّا:	به ما نزدیک می‌شود (ماضی: اقْتَرَبَ)
جَامِعَةٌ:	دانشگاه
حَرْبُ:	جنگ «حَرْبِيَّةٌ: جنگی»
حَيَاكَ اللَّهُ:	زنده باشی
دُخَانُ:	دود
رِياحُ:	بادها «مفرد: رِيحٌ»

زَا حَمْتُكَ:	شما را به زحمت انداختم
شَبَابُ:	جوانان «مفرد: شَابٌ»، دورهٔ جوانی
صَرَخَ:	فریاد زد (مضارع: يَصْرُخُ)
صَلَّى:	نماز خواند (مضارع: يُصَلِّي)
عَصَفَ:	وزید (مضارع: يَعْصِفُ)
فَرَجَ:	گشایش، رهایی از سختی
فَقَّدَ:	از دست داد (مضارع: يَفْقِدُ)
مُحَاوَلَةٌ:	تلاش کردن
مَضَى:	گذشت (مضارع: يَمْضِي)
مَطَرُ:	باران «جمع: أَمْطَارٌ»
مُواصَلَةٌ:	ادامه دادن
مِيَاهُ:	آب‌ها «مفرد: ماءٌ»
نَبَاتَاتُ:	گیاهان «مفرد: نَبَاتٌ»
نَزَلَ:	پایین آمد (مضارع: يَنْزِلُ)

شیر	أَسَد:
روباه	تُعَلَّب:
کم شنوا «ثَقِيل: سنگین + سَمِع: شنوایی»	ثَقِيلُ السَّمْع:
کوشید (مضارع: يَجِدُّ)	جَدُّ:
زخمی کرد (مضارع: يُجَرِّحُ)	جَرَّحَ:
تلاش کرد (مضارع: يُحَاوِلُ)	حَاوَلَ:
باغ وحش	حَدِيقَةُ الْحَيَوَانَاتِ:
جلودار	رَائِد:
ساکت شد (مضارع: يَسْكُتُ)	سَكَتَ:
تشویق کرد به (مضارع: يُشَجِّعُ)	شَجَّعَ عَلَى:
گمان کرد (مضارع: يَظُنُّ)	ظَنَّ:
کوبید = طَرَقَ (مضارع: يَقْرَعُ)	قَرَعَ:
بزرگسالی	كِبَر:
سگ	كَلْب:
سوگند نخور (ماضی: حَلَفَ)	لَا تَحْلِفُ:
پافشاری کرد (مضارع: يَلِجُ)	لَجَّ:
مُرد (مضارع: يَمُوتُ)	مَاتَ:
سرنوشت	مَصِير:
موفقیت	نَجَاح:
کم شد (مضارع: يَنْقُصُ)	نَقَصَ:
داخل شد = دَخَلَ	وَلَجَّ:

إِسْتَلَمَ:	دریافت کرد (مضارع: يَسْتَلِمُ)
بَسْمَلَةٌ:	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَعَلَّمَ:	یاد گرفت (مضارع: يَتَعَلَّمُ)
حَفْلَةُ زَوَاجٍ:	جشن عروسی «حَفْلَةُ مِيلَادٍ: جشن تولد»
دَفَعَ:	دور کرد، دفع کرد، پرداخت (مضارع: يَدْفَعُ / مصدر: دَفَعَ)
رَاسِبٌ:	مردود
رَاقِدٌ:	بستری
رَائِحَةٌ:	بو
رَسِبَ:	مردود شد (مضارع: يَرْسِبُ)
رَوْحٌ:	رحمت

رُجَاةٌ عِطْرٍ:	شیشهٔ عطر
صَوْمٌ:	روزه
عَطَرَ:	عطر زد (مضارع: يُعَطِّرُ)
غَيَّرَ:	تغییر داد (مضارع: يُغَيِّرُ)
لَامَ:	ملامت کرد (مضارع: يَلُومُ)
مِثَالِي:	نمونه
مُزْدَحِمٌ:	شلوغ
مِلْفٌ:	پرونده
نَامَ:	خوابید (مضارع: يَنَامُ / مترادف: رَقَدَ)
نَشِيطٌ:	فَعَّالٌ، بانشاط
وَهْيٌ:	و عبارت است از

آلة:	دستگاه «جمع: آلات» آلة طباعة: دستگاه چاپ	طَبَعَ:	چاپ کرد (مضارع: يَطْبَعُ)
أَحْسَنَ عَمَلًا:	کاری را نیکو انجام داد	طَرَدَ:	با تندی راند (مضارع: يَطْرُدُ)
أَدَوَات:	ابزارها «مفرد: أداة»	طُفُولَة:	کودکی
أَضَاعَ:	تباه کرد (مضارع: يُضِيعُ)	عَرَبَة:	واگن، گاری
أَنْقَذَ:	نجات داد (مضارع: يُنْقِذُ)	كَثَرَ:	زیاد شد (مضارع: يَكْثُرُ)
بَضَائِع:	کالاها «مفرد: بضاعة»	كَمَّلَ:	کامل کرد
بَطَّارِيَّة:	باتری	كِيْمَاوِيّ:	شیمیایی
تِمَثَال:	تندیس «جمع: تماثيل»	مُسَجِّل:	دستگاه ضبط
رَئِيسِيّ:	اصلی	مَطْبَعَة:	چاپخانه «جمع: مطابع»
شَرِكَة:	شرکت	نَفَقَات:	هزینه‌ها «مفرد: نفقة»
صِنَاعَة:	صنعت «صناعية: صنعتی»	نَوْم:	خواب
طاقة كهربائية:	نیروی برق گهرباء: برق	وَضَعَ:	گذاشت «مترادف: جَعَلَ»
		يَدُورُ عَلَى:	می‌چرخد دور ...

عُمَال:	کارگران «مفرد: عامِل»	اِستَخْرَجَ:	بیرون آورد (مضارع: يَسْتَخْرِجُ)
كُنْتُ أَشْتَغِلُ:	کار می کردم	اِشْتَغَلَ:	کار کرد (مضارع: يَشْتَغِلُ)
لَا بَأْسَ:	اشکالی ندارد	يُثْر:	چاه
لَا شُكْرَ عَلَى الْوَاجِبِ:	وظیفه بود؛ تشکر لازم نیست	تَعَالَ:	بیا
مَا كَانَتْ عِنْدِي:	نداشتم	ثَلَاثُونَ، ثَلَاثِينَ:	سی
مُتَّخَف:	موزه	دَلِيل:	راهنما
مُكْرَم:	گرامی داشته شده	سَيَارَةُ الْأُجْرَةِ:	تاکسی
نُقُود:	پول، پول ها		

أَحْسَنَ:	بهتر، بهترین
إِعْتَقَدَ:	اعتقاد داشت (مضارع: يَعْتَقِدُ)
أَمْكَنَ:	امکان داشت (مضارع: يُمَكِّنُ)
إِتِّبَاهَ:	توجه
بَنَفْسَجِي:	بنفش
تَعَبَ:	خستگی
تَعْوِضَ:	جبران کردن
تَلْوِينَ:	رنگ آمیزی
تَنَاوَلَ:	خورد (مضارع: يَتَنَاوَلُ / مصدر: تَنَاوَلَ)
جَزَرَ:	هویج
حَرَكَ:	تحریک کرد (مضارع: يُحَرِّكُ)
حَلِيبَ:	شیر
خَطَأَ:	خطا «جمع: أخطاء / خَطَؤُهُ: خطایش»

سَخَاءَ (سَخَاوَة):	بخشنندگی
سَمَاوِي:	آسمانی
طَارَجَ:	تازه
طَيَّارَ:	خلبان
عَصِيرُ الْفَاكِهَةِ:	آبمیوه
غَارَة:	حمله «غارات لَيْلِيَّة: حملات شبانه»
قِشْرَ:	پوست
قَلَّ:	کم شد (مضارع: يَقِلُّ)
لَيْمُون:	لیمو
مُجَفَّفَ:	خشک، خشک شده
مِشْمِشَ:	زردآلو
مُهْدِي:	آرام بخش
وَرَعَ:	پارسایی



اتصال:	تماس گرفتن
أَرْجُو:	خواهش می‌کنم
اسْتَحْرْنَا:	استخاره کردیم
اسْتَحْدَمَ:	به کار گرفت
أَضْرَار:	زیان‌ها «مفرد: ضَرَر»
التزام:	پایبندی
أَهْدَيْتُ:	هدیه کردم
تَدَبَّر:	ژرف‌اندیشی (ماضی: تَدَبَّرَ)
تَحْرِير:	آزادسازی
تَعْرِفُونَنِي:	مرا می‌شناسید
ثَمَن:	بها = سِعْر، قیمة

حاسوب:	رایانه
الْخَامِسَةَ عَشْرَةَ:	پانزدهم
دُونَ إِذْنِكُمْ:	بدون اجازه شما
عَائِلَةً:	خانواده = أُسْرَة
لِأَيِّ شَيْءٍ:	برای هر چیزی
لِحَقِّ بَيْتِكُمْ:	به خانه شما رسیده است
مُسْتَعِدَّ:	آماده
نَسِيرُ:	حرکت می‌کنیم (سار: حرکت کرد)
نِيَابَةُ عَنْكُمْ:	به جانشینی از شما
يُمْكِنُ الْقَوْلُ:	می‌شود گفت
يَنْهَضُ:	برمی‌خیزد (ماضی: نَهَضَ)

پایان